

Received: 2025/2/2

Accepted: 2025/9/22

from 77 to 94

Mahdiyeh Sabermolai

PhD Student, Department of
Quran and Hadith Studies, Faculty
of Theology, Qom University,
Qom, Iran.

(Corresponding Author)

mahdiehsabermolayi@gmail.com

Talat Hasani

Associated professor, Department
of Quran and Hadith Studies,
Faculty of Theology, Qom
University, Qom, Iran.
T.Hasani16@gmail.com

Keywords:

Educational role of modesty,
contemporary human, Western
culture, nihilism, regulation of
imagination.

The Educational Role of Modesty in Islamic Narrations and Overcoming Nihilism in the Contemporary Era

Abstract

In Islamic thought, ḥayā' (modesty) is regarded as a moral virtue that plays a decisive role in regulating both individual and social behavior. In the modern world, which faces metaphysical challenges such as nihilism, a critical question arises: Can ḥayā', as a cognitive-educational mechanism, assist contemporary humanity in overcoming the crisis of spirituality?

This study, employing a descriptive-analytical method and based on library sources, investigates the role of ḥayā' rooted in Islamic teachings in confronting nihilism in the contemporary world. The findings indicate that ḥayā', as an educational mechanism, first stabilizes the religious worldview by reinforcing epistemological foundations—namely, knowledge of God (ma'rifatullāh) and self-knowledge (ma'rifat al-nafs)—and subsequently regulates the realm of imagination and desires. In doing so, it can counteract the fragmentation caused by nihilism.

The research demonstrates that tawḥīd-based modesty is not merely a passive individual virtue, but rather an active and socially transformative educational mechanism. By connecting the human being to transcendent truth, it enables a passage through the spiritual crises of the present age.

نقش تربیتی حیا در روایات و عبور از پوچ‌گرایی دوران معاصر

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۱۱/۱۴

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۶/۳۱

از صفحه ۷۷ تا صفحه ۹۴

چکیده

در اندیشه اسلامی حیا به عنوان یک فضیلت اخلاقی نقش تعیین‌کننده‌ای در تنظیم رفتارهای فردی و اجتماعی ایفا می‌کند. در جهان مدرن که با چالش‌های متفاوتی همچون نیهیلیسم مواجه است این پرسش مطرح می‌شود که آیا حیا می‌تواند به عنوان یک سازوکار معرفتی - تربیتی انسان معاصر را در عبور از بحران معنویت یاری رساند؟ پژوهش حاضر با روش توصیفی-تحلیلی و با استناد به منابع کتابخانه‌ای به بررسی نقش حیای مبتنی بر آموزه‌های اسلامی در مقابله با پوچ‌گرایی در دنیای معاصر می‌پردازد. یافته‌ها نشان می‌دهد حیا به عنوان یک مکانیسم تربیتی، نخست با تثبیت عالم دینی از طریق تقویت مبانی معرفتی (معرفت الله و معرفت النفس) و سپس با تنظیم ساحت خیال و تمایلات، می‌تواند در برابر گسیختگی ناشی از نیهیلیسم عمل کند. این پژوهش نشان می‌دهد که حیای توحیدی نه یک فضیلت فردی و انفعالی، بلکه یک سازوکار تربیتی اجتماعی و فعال است که با پیوند زدن انسان به حقیقت متعالی امکان‌گذار از بحران‌های معنوی عصر حاضر را فراهم می‌کند.

مهدیه صابرمولایی

دانشجوی دکتری، گروه علوم قرآن و حدیث، دانشکده الهیات، دانشگاه قم، قم، ایران. (نویسنده مسئول)
mahdihsabermolayi@gmail.com

طلعت حسنی

دانشیار، گروه علوم قرآن و حدیث، دانشکده الهیات، دانشگاه قم، قم، ایران.
T.Hasani16@gmail.com

واژگان کلیدی:

نقش تربیتی حیا، انسان معاصر، فرهنگ غرب، پوچ‌گرایی، کنترل خیال.

حیا یکی از مولفه‌های مهم تربیتی اسلام، به عنوان یک امر فطری مورد تذکر روایات بوده است. تاکید به حیا برای کنترل رفتار و افکار در ابعاد فردی و اجتماعی و به عنوان یکی از ارکان اصلی حفظ تقوا مورد توجه می‌باشد. حیا نیروی کنترلی درونی فرد دغدغه‌مند است که بسیار بهتر و روشمندتر از روش‌های بیرونی مانند تذکر و پیگیری قانونی می‌تواند به فرد در حفظ و تثبیت ایمان کمک کند.

این پژوهش کاربردهای حیا در دوره معاصر برای انسان امروز که تحت تأثیر فرهنگ مادی قرار گرفته است را بررسی می‌کند. انسان غربی تحت تأثیر فرهنگ مادی به دلیل نوع تعریفی که این فرهنگ از انسان، جهان و عالم غیب ارائه می‌دهد دچار نوعی پوچی در اهداف شده به گونه‌ای که هیچ امری برای او ارزشمند شمرده نمی‌شود. حیا، اگر بر اساس مولفه‌هایی که در مقاله بیان می‌شود به شکل استوار در انسان شکل گرفته باشد، یکی از اصول مهم اخلاقی است که انسان را در حصنی نگه می‌دارد و با تذکر دائم نسبت به مبدأ و معاد، حقیقت انسان و ارزش‌های حقیقی، در جایگاه انتخاب‌ها او را هدایت می‌کند و از بی‌محتوا شدن ارزش‌ها او را نجات می‌دهد.

برخی آثار پژوهشی در باب حیا و اثرات فردی و اجتماعی آن، با توجه به روایات و آیات انجام شده که می‌توان به کتاب «پژوهشی در فرهنگ حیا» تألیف پسندیده (۱۳۸۵) و «حیا» اثر بانکی‌پورفرد (۱۳۸۹) اشاره کرد. مقالاتی هم به شرح اثرات حیا در رفتار اجتماعی انسان می‌پردازند مانند «تحلیل آثار عفت و حیا بر رفتار و شخصیت اجتماعی با تاکید بر مستندات قرآنی و روایی» اثر احمدی و دیگران (۱۴۰۱). این موضوع از منظر روانشناسی هم مورد بررسی قرار گرفته است و اثرات حیا بر بهداشت روان و کنترل هیجانات در پژوهش‌هایی مثل «حیا فضیلتی بنیادین یا هیجانی زودگذر» از ذوالحسینی و دیگران (۱۳۹۵) و اثرات حیا در احیای سبک زندگی اسلامی مانند «راه‌کارها و شیوه‌های تقویت حیا در سبک زندگی اسلامی» از آزمند و دیگران مورد مطالعه قرار گرفته است. اما هیچ کدام از پژوهش‌ها به حیا در عصر معاصر در تقابل با فرهنگ مادی، که ثمره آن نیهیلیسم و پوچی است (سید علیرضا نبوی‌زاده و دیگران، ۱۴۰۲) نپرداخته است که در این مقاله مورد توجه قرار می‌گیرد.

در این مقاله به ارتباط حیا و حفظ عالم دینی و نتایج آن در عبور از پوچ‌گرایی پرداخته می‌شود. منظور از عالم همان فضای کلی فکری، فرهنگی و عقیدتی است که ما را در بر گرفته و بر مبنای همان زندگی می‌کنیم و اراده، تفکر و تحلیل ما بر اساس همان فضای کلی حاکم بر ما می‌باشد. همان فضایی که افق نگاه ماست و آینده را متناسب با آن برای خود تعریف کرده‌ایم و همه آرزوها و آینده‌نگری ما در امتداد همان فضا قرار دارد. البته ممکن است این عالم وهمی باشد اما به شدت حقیقی جلوه می‌کند و انسان را به تکاپو وامی‌دارد و بعد از تلاش‌های بسیار، انسان تازه می‌فهمد همه آنچه یافته به شدت کم و بی‌ارزش و ناراضی‌کننده است و این معضل در عصر حاضر به شدت فراگیر شده و به یک معنا همان نیهیلیسم و پوچ‌گرایی است که بر انسان معاصر سیطره پیدا کرده است. در مقابل عالم وهمی، عالم دینی قرار دارد که فرد موحد زندگی خود را

در یک وحدت می‌بیند و خود را در حصن دین محفوظ می‌یابد که در هر زمان می‌تواند وظیفه اصلی خود را بیابد و برای آن تلاش کند بدون آنکه گرفتار پوچی، بیهودگی و بی‌هدفی شود و یا عمر خود را بعد از تلاش‌های بسیار از دست رفته بیابد.

۲- مفهوم‌شناسی حیا

العین حیا (حی ی) را از استحیاء می‌داند که با حیات هم‌ریشه می‌باشد (فراهیدی، ۱۴۰۹ ق، ج ۳، ص ۳۱۶؛ بن فارس، ۱۴۰۴ ق، ج ۲، ص ۱۲۲)، کما اینکه واژه استحیاء را به معنای زنده نگه‌داشتن و منع از قتل بیان کردند که در آیه «یذبون أبنائکم و یتحیون نساءکم» مورد اشاره است (مصطفی ابراهیم، ۱۹۸۹ م، ج ۱، ص ۲۱۳). همچنین کلمات «استحیاء منه» و «استحی منه» به معنای «خجل منه» آمده است و کلمه «الحیاء» مترادف با «إحتشام» است (همان) که در قدیم شرم داشتن و حشمت داشتن از کسی معنا می‌شده و معنای جدید آن حشمت و بزرگی داشتن است.^۱

این کلمه در بردارنده معنای ترک و رها کردن است کما اینکه «نگهداری نفس از چیزی از ترس ملامت و پشیمانی» (شرطوطی، ۱۴۱۶ ق، ج ۱، ص ۷۶۰) یا «حفظ نفس از نقص وضعف و هر آنچه باعث سوء و عیب آن است» (مصطفوی، ۱۳۹۳ ق، ج ۲، ص ۳۹۵) معنا شده است. مفهوم منع در آیه «إن الله لایستحی أن یضرب مثلاً ما بعضة فما فوقها» کاملاً مشهود است زیرا به معنای «لایستحی» یعنی منع کردن و باقی گذاشتن است. آمده است که «مُستحی» به سبب توبه از گناهان کنده می‌شود و به همین دلیل است که در روایات حیا را از ایمان وصف کرده‌اند زیرا با حیا از آنچه خداوند نهی کرده جدا شده و به آنچه امر فرموده می‌پردازد. «الحیاء» هر آن چیزی است که انسان را از مواجه شدن با سوء نگه می‌دارد (ابن منظور، بی‌تا، ج ۱۴، ص ۲۱۴-۲۱۸).

جمع کلمه «حیاء» را «أحیّیة، أحیّیة، أحیاء، حیّ و حیّ» ذکر کرده‌اند (امیل، ۱۴۲۵ ق، ص ۱۵۴). مترادفات این لغت عبارتند از:

حَجَل (إذا بُهت من الحیاء یعنی بر اثر حیا، مبهوت و سپس خجالت زده می‌شود)، طهارت، عفت، استحیاء، حَقَر (شدت در حیاء)، حِشْمَت (حیّی مترادف با حَشِیم، همچنین جمله قد لبسْتُ رداء الحیاء مترادف است با جمله ردای حشمت را بر تن کردم). دلیل ترادف حِشْمَت و حیاء این است که حیاء به سبب منع از اعمال زشت و کفایت بر اعمال نیک، مایه حشمت است (محید، ۲۰۰۹ م، ص ۲۰۳).

کلمات متضاد حیاء عبارتند از: فُجور، فُسوق، فُسق، خَلَاعَه (خَلَع الحیاء)، أَباحیه، فُحش (فاحش یعنی ما بی‌الی ما یقول، به آنچه می‌گوید اهمیتی نمی‌دهد)، تَهْتِک، إتحلال (همان، ۲۰۱۰ م، ص ۳۰۳).

در اصطلاح علم اخلاق، حیا یک ملکه اخلاقی فردی است که در ارتباط با اجتماع شکل می‌گیرد به این معنا که انسان نسبت به عرف جامعه و آنچه عقل زشت و ناپسند می‌داند حساس باشد و

۱- علی‌اکبر دهخدا، <https://dehkhoda.ut.ac.ir/fa/dictionary>

در تعریف حیا این موضوع لحاظ شده است (نراقی، ۱۳۷۲، ص ۳۶۸). ایمان که جهت‌دهنده انسان در سلوک شخصی و اجتماعی است، طبق روایت حضرت علی^(ع) خود ثمره نیروی مهارکننده‌ای به نام حیا است (التمیمی الآمدی، ۱۳۶۰، ح ۵۵۲۷).

۳- مولفه‌های حیا

از آنجا که حیا یک خصوصیت درونی است که خود را در عملکرد افراد نشان می‌دهد می‌توان آن را از دو حیث عقل نظری و عقل عملی بررسی نمود. منظور از عقل نظری نظام عقلانی و تفکری فرد است که از چگونگی نگاه او به خداوند و جهان تا انسان را شامل می‌شود و در واقع عقبه فکری فرد را برای عملکرد او تشکیل می‌دهد. عقل عملی همان اعمالی است که مبتنی بر آن عقبه فکری به ظهور می‌رسد و فرد بر اساس خیر و شر، نیک و بد و یا سود و زیان برای خود تصمیماتی گرفته، اجرا می‌کند. بنابراین افراد ممکن است چیزی را بدانند و از لحاظ عقل نظری مطالبی برای آنها برهانی شده باشد اما عقل عملی آنها به انجام آن عمل تحریک نمی‌شود. پس عمل در افراد بسته به قوت و ضعف عقل عملی است کما اینکه روایت داریم برخی مواقع معرفت‌آموزی در افراد نتیجه عکس داده آنها را دچار کبر و غرور می‌سازد^۱.

عدم تبعیت عقل عملی از قواعد فکری که در عقل نظری ساخته و پرداخته شده در مقوله حیا هم مانند دیگر اعمال ممکن است رخ دهد. بنابراین آنچه از مولفه‌های عقل نظری حیا گفته می‌شود الزاماً به این معنا نیست که فرد را در یک اجبار نسبت به انجام عمل قرار دهد و اختیار افراد را خدشه‌دار کند. مولفه‌های عقل نظری در مورد حیا را می‌توان در موارد زیر خلاصه کرد:

- معرفت نسبت به خداوند که حقیقت کلی عالم است.
- معرفت نسبت به انسان به عنوان برترین مخلوق الهی که مأمور به تکلیف است.
- مولفه‌های عقل عملی را که بر اساس عقل نظری تکوین یافته و انسان را به عمل وصل می‌کند شامل موارد زیر است:
- معرفت نسبت به زشتی گناه که انسان را از اهدافش دور می‌سازد.
- معرفت نسبت به قدرت و چگونگی تقویت اراده انسان برای انجام یا ترک عمل.

۳-۱- معرفت نسبت به خداوند

شناخت خداوند اولین توصیه ادیان است تا بشر بداند با چه نظامی در جهان سر و کار دارد و متناسب با آن اندیشه کند و معیشت خود را سامان داده دنیای خود را بسازد. هر ملتی با توجه به نگرشی که به خداوند دارد به یک نحوی جامعه‌سازی می‌کند. در قرآن در آیات زیادی تأکید دارد که اگر از کافران پرسیده شود که چه کسی شما را خلق کرده؟ (زخرف: ۸۷) یا چه کسی زمین و آسمان را خلق کرده (عنکبوت: ۶۱) خواهند گفت خداوند خلق کرده است. یعنی به خالقیت

۱- یا هِشَامُ إِيَاكَ وَ الْكِبْرَ عَلَى أَوْلِيَائِي وَ الْإِسْطِطَالََةَ بِعِلْمِكَ فَيَمُفُّنُكَ اللَّهُ فَلَا تَنْفَعُكَ ابن شعبه حرانی، تحف العقول، دوم، ۱۳۶۳، ص ۳۹۷

خداوند باور داشتند اما به اینکه خداوند، ربّ است و اکنون هم در حال پرورش انسان است و برای تربیت انسان انبیاء را مبعوث می‌کند معرفت نداشتند. همین بود که احساس بی‌نیازی نسبت به تشریح الهی در آنها ایجاد شده بود و رسوم گذشته آباء خود را از همین رو مقدس می‌شمردند. در روایات، معرفة الله همان عرفان الله (عیاشی، ۱۳۸۰، ج ۲، ص ۱۱۶) و برترین اعمال^۱ معرفی شده است اینکه خداوند را به وحدانیت، رأفت، رحمت، عزت، علم، قدرت و علو بشناسیم. اینکه خداوند نفع‌دهنده، ضرررسان و قادر بر همه چیز است، لاتدرکه الأبصار و هو یدرک الأبصار و هو لطیف الخیر، همچنین اینکه پیامبر از سوی خداوند فرستاده شده تا آنچه حقیقت است را بیان کند و هرچه غیر آن است باطل است.^۲

اینکه انسان بداند تمام نظام عالم حق است زیرا خداوند که سرچشمه همه حقیقت‌هاست آن را آفریده و عالم محض خداوند است که بر همه چیز احاطه دارد خودبه‌خود در انسان اندیشه نسبت به خود و اعمال خویش ایجاد می‌کند. حضرت علی در خطبه اول نهج البلاغه نقطه شروع دین را خداشناسی می‌دانند و نهایت معرفت الله را ایمان می‌دانند به این معنا که انسان به یگانگی خداوند (و تنها اثرگذار در هستی) یقین داشته باشد و در این یقین اخلاص داشته باشد (یعنی هر آنچه می‌داند را در عمل هم نشان دهد) و برای رسیدن به اخلاص هم باید صفات خداوند را غیر از صفات مخلوقات بداند و الا او را محدود کرده در حالی که خداوند همیشه بوده و مثل مخلوقات از چیزی به وجود نیامده است. خداوند پیش از آفرینش موجودات از همه جزئیات و جوانب آنها آگاهی داشته و بعد از آفرینش آنها هم از اسرار درون و بیرون آنها باخبر است. خداوند بعد از آفرینش عالم با حسابی دقیق، انسان را در خانه گوارا و جایگاهی امن در بهشت قرار داد و بعد از آنکه شیطان او را فریفت، او را به زمین فرستاد تا زندگی اجتماعی خود را ترتیب دهد و (از آنجایی که خداوند علاوه بر خالق، ربّ هم هست و بنای تربیت انسان در این نظام آفرینش را دارد) نظام و قانونی برای این زندگی اجتماعی به وسیله انبیاء فرستاد تا به این وسیله انسان‌ها را آزمایش کند و وفاداری به پیمان فطرت را از آنها بازجوید و آنها را به توحید و نعمت‌های الهی یادآور شود و انبیاء توانمندی‌های پنهان شده عقل انسان را آشکار کنند و نشانه‌های قدرت الهی و مسیر پر تلاطم زندگی و وسایل و عوامل حیات و مشکلات آینده بشر و راه‌های مرگ و مردن را به انسان بشناسانند. خداوند هیچ‌گاه انسان را بدون پیامبر و راهنما و کتاب آسمانی و برهانی قاطع و راهی استوار رها نکرد و پیامبران هم هیچ‌گاه در وظیفه خود با وجود یاران کم و فراوانی انکارکننده، کوتاهی نکردند و این روال ثابت خلقت بود تا اینکه امر منتهی به پیامبر خانم گردید

۱- إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِعَبْدٍ خَيْرًا زَهَّدَهُ فِي الدُّنْيَا وَ فَقَّهَهُ فِي الدِّينِ وَ بَصَّرَهُ عِيُوبَهَا «۱» وَ مَنْ أُوتِيَتْهُنَّ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ..... کلینی، محمدبن یعقوب، کافی، دارالکتب الإسلامية، ۱۴۰۷ ق، ج ۲، ص ۱۳۰
۲- ... وَ أَنْ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ وَ أَنْ مَا جَاءَ بِهِ هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ مَا سِوَاهُ هُوَ الْبَاطِلُ فَإِذَا أَجَابُوا إِلَى ذَلِكَ فَلَهُمْ مَا لِلْمُسْلِمِينَ وَ عَلَيْهِمْ مَا عَلَى الْمُسْلِمِينَ..... همان، ج ۵، ص ۲۶

(شریف الرضی، ۱۳۷۹، ص ۳۳-۳۷).

در این نظام احسن و منظومه منظمی که حضرت علی^(ع) از معرفت الهی تا تشکیل جامعه و ارسال قانون و نظام تشریح مطابق با تکوین انسان (فطرت) و تکوین عالم بیان فرمودند به خوبی می‌توان بستری برای تعقل در باب هدف انسان و جهان و ضرورت حضور انبیاء و تشریح ادیان را مشاهده کرد. توجه به این موضوعات به طور عقلی و معرفتی، نقش یک ناظر همیشه حاضر را در کنترل ذهن و افکار و اعمال انسان دارد (پسنیدیده، ۱۳۸۵، ص ۷۸-۸۰). از همین باب است که در روایات می‌فرمایند برای اینکه انسان زندگی مقرون به حیا (و بی‌زاری از گناه) داشته باشد کافی است که بداند خداوند می‌بیند، از آن جمله فرمودند از خداوند حیا داشته باش که بر ظاهر و باطن تو آگاه است (... فان النبى^(ص) قال: المصلی مناخ ربه، فاستحى من المطلاع على سرک و العالم بنجواک و ما- یخفی ضمیرک) (منسوب به جعفر بن محمد، ۱۳۶۰، ص ۱۱۰).

در روایات دیگر حیا را ثمره معرفت و عقلانیت معرفی فرمودند از آن جمله این احادیث است: روایت است که حیا در انسان باعث زیادی معرفت و یقین می‌شود (استحى من الله استحياءک من صالحی جیرانک، فان فیها زیادة الیقین) (همان، ص ۳۲۱) و روایت دیگر که حیا را از ثمرات عقل می‌داند زیرا که عقل انسان را به حلم می‌رساند و از حلم، علم ایجاد می‌شود و از علم، رشد ایجاد می‌شود و از رشد، عفاف و از عفاف، صیانت و از صیانت هم حیا ایجاد می‌شود که حیا خود موجب کراهت از عمل زشت و مداومت بر عمل پسندیده می‌شود^۱. این دسته روایت می‌رساند که حیا خود بر عقلانیت تأثیر ایجابی دارد و عقلانیت و معرفت به حق هم باعث ازدیاد حیا می‌شود و این دو بر هم مؤثر هستند تا انسان به مراتب بالاتر عقل و معرفت و حیا برسد.

۲-۳- معرفت نسبت به حقیقت انسان

تعریف صحیح نسبت به انسان و هستی و خداوند، افق نگاه ما برای مسیر حرکت در دنیا و نسبت بین انسان و دین را ترسیم می‌کند به طوری که اگر انسان به شکل صحیحی خود را نشناسد، پذیرش دین هم نخواهد داشت و یا به حداقلی از دین رضایت می‌دهد بنابراین شناخت صحیح انسان با همه مفاهیم زیرمجموعه دین مانند حیا، نسبت مستقیم دارد. قرآن بیان می‌کند این عالم بر اساس حقیقت بنا شده است «خلق السموات و الأرض بالحق» (تغابن: ۳)، پس در وجود انسان‌ها هم منبعی به نام فطرت برای گرایش به حقیقت و خداوند که حقیقت کلی است بنا نهاده شده است (فطرت الله آلتی فطر الناس علیها، روم: ۳)، به این معنا در صورتی که دین و خداشناسی به نحو صحیح به انسان عرضه شود او می‌پذیرد و بر همین مبنا قرآن ذکر نامیده شده است و یکی از وظایف آن تذکر است تا آنچه انسان در درون خود دارد را یادآوری کند، یعنی استعداد فهم حقیقت در درون او گذاشته شده و به محض اینکه انسان به مرحله‌ای برسد که

۱- فَتَشَعَّبَ مِنَ الْعَقْلِ الْجَلْمُ وَ مِنَ الْجَلْمِ الْعِلْمُ وَ مِنَ الْعِلْمِ الرَّشْدُ وَ مِنَ الرَّشْدِ الْعَقَافُ وَ مِنَ الْعَقَافِ الضَّيَاقَةُ وَ مِنَ الضَّيَاقَةِ الْحَيَاءُ وَ مِنَ الْحَيَاءِ الرِّزْقَانَةُ وَ مِنَ الرِّزْقَانَةِ الْمُدَاوَمَةُ عَلَى الْخَيْرِ وَ مِنَ الْمُدَاوَمَةِ عَلَى الْخَيْرِ كَرَاهِيَةُ الشَّرِّ وَ مِنَ كَرَاهِيَةِ الشَّرِّ این شعبه حرانی، ص ۱۵

بتواند اموری نظیر خداوند، خوبی نیک و بدی شر و غیره را تصور کند به شکل فطری بدون اینکه نیازمند آموزش و استدلال باشد، تصدیق می‌کند (مطهری، ۱۳۷۶، ص ۵۳). فطرت اصلی برای همه انسان‌ها عشق به کمال مطلق و خیر و سعادت مطلق است که مقهور طبیعت انسان نمی‌شود و جنبه نورانیت آن حفظ می‌شود و از همین رو فضائل اخلاقی بر فطرت جبلی انسان منطبق است (موسوی خمینی، ۱۳۸۲، ص ۱۰).

بعد از اینکه مشخص شد انسان از درون خود تمایل به شناخت و تصدیق حق دارد، بیان می‌شود که خداوند اساساً انسان را به شیوه خاصی خلقت فرموده که لازمه خلیفه الله بودن است و آن دارا بودن قوه عاقله است. انسان ترکیبی از بدن مادی و روح غیر مادی است و همین روح غیرمادی منبع اعمالی نظیر تفکر، تخیل، اندیشه، تحلیل، ایمان و اراده است. از نظر علامه طباطبایی، نفس همان راه سلوک و مسیر هدایت ماست و هر کس، صالح یا طالح همین مسیر را می‌پوید هر چند همه افراد هدفی جز سعادت خود را مد نظر ندارند، اما برخی سعادت را در قرب الهی می‌بینند و برخی در غیر آن سیر می‌کنند پس همه راه‌های سلوک انسان به خداوند منتهی می‌شود منتها برخی از این راه‌ها انسان را به مطلوبش می‌رساند و برخی دیگر او را دچار ضرر می‌کند (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۶، ص ۲۳۹-۲۴۷).

از نگاه علامه، روایت «من عرف نفسه فقد عرف ربه» نیز بر همین امر تاکید دارد که شناخت چیستی نفس، باعث شناخت پروردگار و مسیر صحیح زندگی می‌شود که انسان از کودکی تا انتهای مسیرش که «أَنْ إِلَى رَبِّكَ الْمُنْتَهَى» است، دائم برای رسیدن به آن در تلاش و حرکت است و این حرکت‌ها با اعمال قلبی نظیر نیت و اعتقادات و اعمال بدنی که صالح و غیر صالح است همراه است و اثر همه کارها در خود او ثبت و نگهداری می‌شود و برای فردای او ذخیره می‌شود. این طریق اختیاری نیست و مؤمن و کافر در حال طی کردن آن هستند چنانچه می‌فرماید «یا ایها الإنسان إنک کادح إلی ربک کدحاً فملاقیه». عمل هر گونه که باشد، نفس انسان را مطابق سنخ خود بار می‌آورد و در واقع مربی نفس است و سرنوشت انسان مبتنی بر احوالات و نفسانیات اوست از همین رو آیه می‌فرماید «و نفس و ما سواها فألهمها فجورها و تقواها» پس نفس ابتدا ساده و معتدل بود ولی به سمت رستگاری یا محرومیت پیش می‌رود و فجور و تقوا مبتنی بر بدی یا نیکی عمل انسان حاصل می‌شود که نفس را به پیش می‌برد. به مناسبت نفس، انسان محروم یا رستگار می‌شود که آیه ۱۲۲ انعام می‌فرماید: برخی با نورانیتی که در نفس خود پیدا کردند، «نور یمشی به فی الناس» زندگی می‌کنند کأنه اینک مردگانی بودند که حیات یافتند «أو من کان میتاً فأحییناه» (همان).

بنابره گفته علامه طباطبایی، نفس، صراط ما در زندگی دنیایی است و همچنین مبدأ الهامات مربوط به فجور و تقوا است و با شناخت نفس، این الهامات هم بهتر فهم می‌شوند. با توجه به این تفسیر، دلیل تأکید آیه ۱۰۵ مائده بهتر یافت می‌شود که «علیکم أنفسکم لایضرکم من ضل إذا هتدیتتم» زیرا اگر کسی مسیر نفس خود را بپوید، گمراهی دیگران به او ضرر نمی‌رساند. پیداست نفس الزاماتی دارد که با شناخت آن، می‌توان به مسیر هدایت راه یافت (همان). علامه همچنین

ذیل آیات ۱۸ تا ۲۰ حشر به تبیین نفس پرداخته و بیان می‌کند آیه «یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و لتنظر نفس ما قدمت لغد»، مومنان را دعوت می‌کند که مراقب اعمال خود باشند و مستمراً از نفس خود حساب بکشند و ذکر اسماء الهی هم تنها راهی است که انسان را به کمال عبودیت می‌رساند و همچنین اعمال را مطابق اراده الهی تنظیم کند نه آنچه خودش می‌خواست و از صفات آنچه مطابق حال او که بنده است را برگزیند مانند خضوع و خشوع و اظهار فقر در مقابل خداوند، زیرا ذات او مملوکیست و فقر است و در اعمال هم این را باید نشان دهد که این هم با توجه باطنی به پروردگاری که بر هر چیز محیط و شهید و قادر است میسر می‌شود در این صورت خداوند را به صفات کمالش می‌شناسد و آرامش برای او فراهم می‌شود: «ألا بذکر الله تطمئن القلوب»، و اینگونه اعمال او صالح می‌شود.

آیه بعد هم انسان را دعوت به تقوا کرده و اینکه مراقب آنچه از اعمال انجام می‌دهند و برای قیامت پیش می‌فرستند باشند و این در واقع همان نفس ماست که با اعمال حشر و نشر دارد و از سنخ عمل می‌شود و باز دعوت به تقوا فرموده از این حیث که مراقب اعمال و نیات خود باشد زیرا که «إن الله خبیر بما تعملون». علامه در تفسیر آیه «ولاتکونوا کالذین نسوا الله فأنساکم أنفسکم» بیان می‌کند اگر خدا را فراموش کنید اسماء حسنی و صفات علیای او را فراموش می‌کنید و در حالی که آن اسماء و صفات، در ذات شما با شما متصل هستند پس انسان فقر ذاتی خود را از یاد می‌برد و خود را مستقل می‌پندارد و به جای اعتماد بر خداوند، بر خود اعتماد می‌کند و خود را مدبر خویش می‌پندارد در حالی که کمال و علم و قدرت همگی از آن خداوند است پس در واقع فراموشی خداوند باعث فراموشی خود واقعی او شد. در آیه بعد هم می‌فرماید اصحاب نار و اصحاب جنت با هم مساوی نیستند پس این اعمال انسان را به چنان منزلی می‌رساند و مردم هم لاجرم یکی از این دو طایفه هستند (همان، ج ۱۹، ص ۳۷۴-۳۸۰). از بیانات علامه چنین برداشت می‌شود که نفس ما تحت تربیت و اثر اعمال و نیات ما قرار دارد و در مواجهه با تعالیم و دستورات دین به این موضوع باید توجه کرد و همان است که به سمت پروردگار رهسپار می‌شود در حالی که همین نفس منشأ الهام فجور و تقوای ماست، پس در واقع همان صراط ماست که می‌پیماییم.

معرفت النفس به این جهت شناخت واقعی خداوند و عالم را برای ما میسر می‌کند که ما را بدون واسطه با خود واقعی‌مان مواجه می‌کند و بدون شناخت ماهیت و اصل وجودی خودمان، نمی‌توانیم به شناخت جهان که کلمة الله است و الله که جامع جمیع صفات و اسماء کمالیه است نائل شویم که اینک حضرت علی^(ع) می‌فرماید «کیف یعرف غیره من یجهل نفسه» (التیمی‌الآمدی، ۱۴۱۰ ق، ص ۵۱۸). در نظر گرفتن خود واقعی به جای نه خود، که جنسیت، مدرک و مالکیت‌های اعتباری است، و تمرکز روی حقیقت آن، نه دانستن و جمع اطلاعات، ما را به یک وحدت و توحید در خود می‌رساند که همه اعمال و حالات را ناشی از نفس جامع و مجرد خود می‌دانیم و اینگونه فهم توحید در عالم هستی هم برای ما میسر می‌شود (طاهرزاده، ۱۳۹۰، ص ۳۹-۴۰). این معرفت اسباب عقلی رعایت حیا از حضرت حق و حفظ عالم دینی را به بهترین شکل

برای ما فراهم می‌آورد و روایاتی که به حفظ عزت نفس پرداخته می‌تواند مؤید این موضوع باشد: «من کَرُمْتُ عليه نفسه، لم يُهِنها بالمعصية» (همان، روایت ۸۷۳۰)، «من کَرُمْتُ عليه نفسه، هانت عليه شهوته» (همان، روایت ۸۷۷۱).

۳-۳- معرفت نسبت به قبح عمل

کسب معارف نظری، خود به خود ملاک ارزیابی زشتی اعمال خلاف شرع می‌باشد و خود کنترلی را در انسان تقویت می‌کند. اعمال غیر صالح که در شریعت از آنها نهی شده در واقع هر آن چیزی است که انسان را از نسبت حقیقتی که با خداوند، عالم هستی و خود داشت بیرون می‌آورد و به نوعی او را دچار توهم می‌کند. علاوه بر اثرات فردی اعمال خلاف شریعت، نوعاً دارای اثرات اجتماعی است که زندگی افراد را دچار اختلال می‌کند. تذکر به معرفت نسبت به خداوند و حقیقت انسان، زشتی گناه را در مقابل چشم ما بهتر مجسم می‌کند و زمینه را برای حیا فراهم می‌کند. همچنین معارف توحیدی و خوشناسی و عمل در راستای آن معارف، تأثیر دوجانبه بر روی هم دارند، به این معنا که عمل به دانسته‌ها، باعث کشف نادانسته‌ها و کنار رفتن پرده غفلت از حقایق می‌شود و خود زمینه عمل پربارتر با نیتی خالص‌تر را فراهم می‌کند.

علاوه بر توجه به نظارت الهی، توجه به عظمت وجودی انسان‌ها هم برای اجتناب از گناهان مورد توجه قرار گرفته است. در روایت به حیای از خود به همین معنا تاکید شده و آن را بهترین نوع حیا «أحسن الحياء إستحياؤك من نفسك» (التمیمی‌الآمدی، ۱۴۱۰ ق، حدیث ۳۱۱۴، ص ۲۰۰) و نهایت شرم «غایة الحياء أن يستحي الرجل من نفسه» (همان، حدیث ۶۳۶۹، ص ۴۶۹) و ثمره ایمان «حیاء الرجل من نفسه ثمرة الإیمان» (همان، حدیث ۴۹۴۴، ص ۳۵۳) برشمرده است که این نوع نظارت، انسان را از هر نوع ناظر بیرونی بی‌نیاز می‌کند. بدین‌گونه در روایات تاکید شده برای خود ارزش قائل شوید و از خود حیا کنید. در باب زشتی اعمال، نه تنها توجه به اعمال قبیح مُصرح در شرع شده؛ بلکه به اموری که نزد عرف جامعه قبیح است تاکید شده و روایت می‌فرماید بر آنچه نزد خداوند و مردم قبیح است حیا ورزید (مجلسی، ۱۳۶۳ ق، ج ۶۹، ص ۳۸۰). بنابراین توجه به ناهنجاری‌های اجتماعی و عرف زمانه هم انسان را از شرمندگی در مقابل مردم محفوظ می‌دارد. رابطه مستقیم بین بی‌حیایی و اعمال غیرشرعی وجود دارد به‌طوری که سهل‌گیری در باب گناه و توجیه عمل قبیح باعث می‌شود به تدریج قبح آن عمل شکسته شود و حیا از دست برود کما اینکه حضرت علی^(ع) می‌فرماید: اگر قبیح افزایش پیدا کند، حیا کاهش می‌یابد (التمیمی‌الآمدی، ۱۴۱۰ ق، حدیث ۲۱۲۸) که این مطلب ابعاد اجتماعی گسترده حفظ حیا را متذکر می‌شود. از حیث رابطه فردی هم حرمت‌شکنی باعث بی‌حیایی دانسته شده و بر حفظ حرمت برادران دینی تاکید شده است (کلینی، ۱۴۰۷ ق، ج ۲، ص ۶۷۲). در روایت تکرار اشتباه را به سبب کم حیایی دانسته‌اند (لَا تُدْهِبُ الْحِشْمَةَ بَيْنَكَ وَ بَيْنَ أَخِيكَ أَبْقِي مِنْهَا فَإِنَّ ذَهَابَهَا ذَهَابُ الْحَيَاءِ) (منسوب به جعفر ابن محمد، ۱۴۰۰ ق، ص ۳۶۶) به‌طوری‌که عدم کنترل زبان و صحبت‌های زیاد را منشأ اشتباهات مکرر و

کم شدن حیا دانسته‌اند و نتیجه کاهش حیا را از دست رفتن ورع و مردن قلب بیان کردند.^۱

۴-۳- معرفت نسبت به قدرت اراده و تقویت آن

اراده قدرتی نفسانی است که نسبت به آن همچون اُم و لذت، علم حضوری داریم بنابراین وقتی شخص اراده می‌کند آن را حضوری دریافت می‌کند و با ذات و واقعیت خود، واقعیت اراده را می‌یابد کما اینکه نفس تمام احساسات و ادراکات خود را می‌یابد (مطهری، ۱۴۰۲ الف، ج ۲، ص ۴۵). اراده با میل متفاوت است زیرا اولی وابسته به عقل و دومی وابسته به طبیعت انسان است. میل نوعی کشش و جاذبه است که اشیاء مورد نیاز، انسان را به سوی خود می‌کشند و هر چه میل شدیدتر باشد اختیار از انسان مسلوب‌تر می‌شود به این معنا که انسان دیگر تحت اختیار خود نیست. بر عکس، اراده یک نیروی درونی است و هر چه اراده انسان قوی‌تر باشد، بر اختیار انسان افزوده می‌شود و انسان بیشتر بر خود مسلط می‌شود (مطهری، ۱۴۰۲، ص ۲۱۳). بنابراین اراده چیزی است که همه ما تصور روشنی از آن داریم و ما بین تمایل به چیزی و حرکت به سمت آن است که توسط نفس ناطقه انجام می‌شود و بعد از اراده، قوای خود را برای تحقق آن میل تنظیم می‌کند. ما این قوه نفسانی را از کودکی تجربه کرده‌ایم به این شکل که مکرر در مکرر اراده کردیم و شروع به راه رفتن یا گذاشتن قاشق در دهان یا ادای صحیح کلمات کردیم و عمل به این اراده‌ها، بدن ما را بیشتر از قبل در اختیار نفس ناطقه قرار می‌دهد و تسلط او را بر بدن عمق می‌دهد (طاهرزاده، ۱۳۹۰، ب، ص ۱۱۴-۱۱۵).

با در نظر داشتن این قاعده که تن انسان در قبضه نفس ناطقه اوست و با اراده نفس به حرکت در می‌آید (طاهرزاده، ششم، ۱۳۷۸، ص ۱۴۰)، با معرفت نفس و تمرکز بر من حقیقی خود و اراده ممتد در راه انجام اعمال صالح، می‌توانیم انجام عمل نیک و اجتناب از زشتی را برای خود سهل کنیم. در این صورت ملکه خود نگهداری یا تقوا را در خود پرورش می‌دهیم و تقوا، خود را به شکل خوف از بُعد الهی، حیای از عمل خلاف ادب، عفت و حلم و دیگر رفتارها نشان می‌دهد. حفظ حیا و نگه داشتن عالم دینی و در فضای توحیدی به سر بردن نیازمند اراده ممتد است و راهکار تقویت اراده هم همان اراده ممتد و عمل به آن اراده است مانند اینکه کسی اراده کند حتماً سر وقت نماز بخواند یا هر کار دیگر، خود این تکرار و عمل به اراده، باعث تقویت اراده و تمرکز بیشتر نفس بر بدن می‌شود به طوری که شهید مطهری اولین اثر عبادت را تسلط پیدا کردن انسان بر خود بیان کرده است (مطهری، ۱۴۰۲، ب، ص ۶۲). ارتباط بین عمل صالح و تقویت اراده در بسیاری از احادیث به نوعی مطرح شده است برای نمونه حضرت علی^(ع) می‌فرماید گناه سبب از دست رفتن مالکیت انسان بر نفس خود می‌شود و تقوا در مقابل آن نفس را مطیع و رام می‌کند (مطهری، ۱۴۰۲، ج، ص ۲۱۴).

۱- ... وَ مَنْ دَخَلَ مَدَاخِلَ السُّوءِ انْتَهَمَ وَ مَنْ مَرَّحَ اسْتَحْجَفَ بِهِ وَ مَنْ أَكْثَرَ مِنْ شَيْءٍ عَرِفَ بِهِ وَ مَنْ كَثُرَ كَلَامُهُ كَثُرَ خَطُؤُهُ «۳» وَ مَنْ كَثُرَ خَطُؤُهُ قَلَّ حَيَاؤُهُ وَ مَنْ قَلَّ حَيَاؤُهُ قَلَّ وَرَعُهُ وَ مَنْ قَلَّ وَرَعُهُ مَاتَ قَلْبُهُ وَ مَنْ مَاتَ قَلْبُهُ دَخَلَ النَّارَ..... إن شعبه حرانی، تحف العقول، ص ۸۹

۴- حیا و کنترل خیال و ایجاد عالم دینی

انسان دارای سه قوه ادراکی حس، خیال و عقل است. قوه خیال وظیفه تصویرسازی از حقایق کلی یا جزئی را به عهده دارد. اگر خیال تحت تأثیر عقل قرار نداشته باشد به سمت توهم پیش می‌رود به طوری که گاه ملاک ارزش‌گذاری او تغییر می‌کند و چیزهایی که زینت دنیا هستند را برای خود اولویت قرار می‌دهد و برای کسب آنها از خود واقعی‌اش غفلت می‌کند. علامه طباطبایی در باب خیال توهم‌زده بیان می‌کند در صورتی که شخص دارای خیال کنترل نشده باشد، این قوه باعث می‌شود که صورت‌های هول‌انگیز یا امیدوارکننده وهمی برای انسان تصور شود و حس خوف و رجا هم آن صورت‌ها را حفظ می‌کند و نمی‌گذارد از خزانه نفس غائب شود و در این صورت بر خلاف فطرت و اقتضای طبیعتش که این‌گونه بود که از علل هر چیز جستجو کند، هر حرف باطل و رأی خرافه‌ی را به راحتی می‌پذیرد (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۶۳۸). در تفسیر آیه «وما هذة الحیة الدنیا إلا لهو و لعب و إن الدار الآخرة لهی الحیوان»، علامه بیان می‌کند که لعب عملی است که جز در خیال حقیقتی ندارد پس زندگی دنیا هم همینطور است و جاه و مال و تقدم و تأخر و ریاست و مرئوسیت و سایر امتیازات همه خیالی است و در واقع و خارج از ذهن صاحب خیال حقیقتی ندارد (همان، ج ۲، ص ۱۷۴).

اگر خیال توسط عقل درست تغذیه نشود، خطورات و وسوسه‌هایی به انسان هجوم می‌آورد؛ به نحوی که او خیالاتی می‌شود و با این توهمات زندگی خود را می‌گذراند. تمدن غرب با مبانی توهمی و دور از عقلی که برای انسان معرفی کرده است او را به شدت دچار توهم کرده و آینده خیالی را در افق نگاه او قرار داده است در این صورت انسان دچار بی‌عالمی یا پوچی می‌شود که تلاشهایش در راستای یک هدف واقعی و متعالی نیست. از آنجا که هیچ قوه‌ای در انسان بیهوده آفریده نشده، وجود خیال لازم است زیرا این قوه صورتگر، انس با مفاهیم را برای ما میسر می‌کند پس قلب ما به سمت آن گرایش می‌یابد. اما خیال را می‌توان تربیت کرد تا در جهتی صحیح شکوفا شود همانگونه که اولیاء الهی به تبع عقل و قلب‌شان، خیال آنها هم از انوار الهی بهره‌مند است (طاهرزاده، ۱۳۸۸، ص ۱۶-۲۰).

وقتی خیال مؤدب شده باشد همه عالم را صورت انکشاف مطلوب متعالی خود می‌بینند و عالم نیز به واقع چیزی جز تجلیات اسماء الهی نیست. اما کسی که گرفتار نفس اماره خود است و همه چیز را برای خود تعریف کرده است حتی گل را که می‌بیند آن را در صورتی مطلوب می‌داند که مال او باشد. یعنی به معنای واقعی از زیبایی طبیعت بهره نمی‌برد بلکه همه چیز را از زاویه سود و فایده برای خود می‌سنجد و ارزش هر چیزی را به نسبتی که آن چیز با او برقرار می‌کند می‌داند نه واقعیتی که هست. در حالی که اولیاء الهی که خیالشان تحت تربیت عقل قرار گرفته از گل حیات و اسم حی را می‌بینند که متجلی شده و همه عالم بر شگفتی آنها می‌افزاید (همان، ص ۲۰-۲۳). خیال اگر ذیل نور وحدت الهی قرار نگرفته باشد، مستعد گرفتار شدن به کثرت‌ها را دارد همانگونه که آیه می‌فرماید «ألهمکم التکاتیر» (تکاتیر: ۱)، کثرت‌زدگی باعث غفلت جامعه می‌شود به طوری که «حتی زرم المقابر» (تکاتیر: ۲) در هنگام زیارت قبور هم به جای توجه به

حیات ابدی خود، گرفتار گزرت‌گرایی توهمی و قبیله‌گرایی خود شدید. درست مثل اینکه روح واحدی که پشت کلمات یک انسان حکیم است را انسان دریافت نکند و فقط به حفظ کلمات او در ذهن پردازد و به معنای پشت کلمات منتقل نشود. در واقع او چیزی از کلمات غیر از تعدادی لفظ دریافت نکرده است (همان، ص ۲۳-۲۶).

با توجه به گفته علامه طباطبایی راه تربیت خیال، کمک گرفتن از عقل است، انسان چیزی را بدون استدلال عقلی نپذیرد تا خیال عادت کند در مسیر عقلانی حرکت کند و گرفتار خرافه و توهم نشود. توجه عقلانی به توحید و تاکید بر معرفت الله و معرفت نفس می‌تواند بستر مناسبی برای هدایت خیال توهم‌زده به مسیر صحیح خود باشد. از این باب، حفظ حیا و کنترل خیال به نوعی لازم و ملزوم یکدیگر هستند. با کنترل خیال انسان بیشتر و شدیدتر در عالم دینی خود مستقر می‌شود و از کثرت‌زدگی نجات می‌یابد. عالم داشتن به معنای واقعی یعنی عبور از کثرت‌ها و ماهیات و نظر به وحدت. بنابراین تنها انسان‌های موحد به معنای واقعی عالم‌دار هستند و عالم دینی می‌تواند آنها را حفظ کند در حالی که عالم کثرت‌زده‌ها و گرفتاران نهیلیسم نمی‌تواند آنها را نگه دارد. نگاه توحیدی موجب می‌شود انسان هر چیزی را به شکل واقعی و حقیقی خود ببیند و چیزی را در این عالم پراکنده و بی‌هدف نشناسد. انسان موحد موفق می‌شود هر کثرتی را به وحدت حقیقی عالم متصل کند و جنبه واقعی هر چیزی را ببیند نه ظاهر و پوسته آن را. این نگاه توحیدی و مشاهده حقایق عالم، انسان را به عالم بقا متصل می‌کند و شخصیتی دینی را در او تثبیت و مستقر می‌کند.

بی عالم بودن برای افراد دیندار هم رخ می‌دهد زیرا عبادات خود را از سر عادت انجام داده‌اند و وحدانیت و حقیقت عالم را آن‌طور که باید درک نکرده‌اند. عبادت حقیقی احساس وجودی برتر برای انسان ایجاد می‌کند نه اینکه انسان احساس کند دارد مثل روز اول عبادت می‌کند و از عبادات خود هیچ سرمایه معنوی به دست نیاورده است (طاهرزاده، ۹۰، ج ۳، ۱۳-۱۵). انسان بعد از اینکه طلب ورود به عالم دینی را داشت به شکل متفاوتی به دستورات دینی نگاه می‌کند زیرا می‌یابد این تعالیم در واقع برای ساخت و حفظ عالم دینی است (همان، ۲۵-۲۷) و زشتی گناه هم در این صورت کاملاً برای او روشن می‌شود و می‌فهمد با یک ترک اولی عالم بقای او مکدر شده، دیگر در وحدت خود حاضر نیست (همان، ص ۲۹). زیرا با ورود به عالم دینی جایگاه احکام را بهتر درک می‌کند از این‌رو طلب او از دین کاملاً متفاوت می‌شود و حیا را با توجه به جایگاه کنترل خیال و عبور از کثرت‌زدگی، می‌توان باز تعریف کرد.

۵- حیا و تقویت عالم دینی و رهایی از پوچ‌گرایی

نهیلیسم از واژه (Nihil) گرفته شده که به معنای «نیست» و «هیچ» است و نهیلیسم را «نیست‌انگاری» یا «هیچ‌انگاری» حقیقت ترجمه کرده‌اند که معادل با فراموشی وجود و اصالت داده به موجود است. نیست‌انگاری همچنین به معنای نیست‌انگاشتن عالم غیب و معنا و مترادف با پوچ‌گرایی فلسفی و یأس و ناامیدی می‌باشد. نیچه یکی از معروف‌ترین فلاسفه غربی است

که به این بحث پرداخته است و هایدیگر هم مانند او سرانجام متافیزیک را نیهیلیسم می‌داند (زرشناس، ۱۳۹۳، ص ۲۲۹-۲۲۹). در تاریخ تفکر یونان باستان بعد از سقراط، تمرکز فلسفه از وجود و مراتب ذات و تجلیات اسماء الهی، به سمت موجود یا همان ایده یا انرژی یا صورت پیش رفت و این آغاز متافیزیک غربی است که توجه به موجود یعنی ظاهر بینی را ایجاد کرد. تفکر نیست‌انگارانه به لحاظ نادیده انگاشتن حق، گرفتار کثرت‌بینی و کثرت‌زدگی و شرک شد که نتیجه آن یأس و بی‌معنایی و بحران‌های روحی و معنوی و اخلاقی آن بود. با ظهور مفهوم تاریخی-فرهنگی غرب و اصالت انسان و تفکر بریده از وحی به خصوص با آغاز عصر امانیسم، این نیست‌انگاری صورت نفسانی و مضاعفی پیدا کرد و بحران‌های جدی‌تری را به وجود آورد (همان).

پوچ‌گرایی مساوی بودن همه چیز است یعنی برای انسان نقطه ارزشمندی در زندگی وجود ندارد و هر نتیجه یا عمل و فعلی برای انسان مساوی است که به مرور باعث یأس از ارزش‌ها و توانایی آنها از ایجاد انگیزه برای تغییر می‌شود. این یأس به معنای ناامیدی از تلاش و نتیجه نیست بلکه به معنای بی‌تفاوتی در نتیجه است منتها انسان پوچ‌گرا یک تفاوت عمده را با انسان عارف دارد که برای عارف هم همه رخدادهای علی‌السویه است و هر نتیجه‌ای برای او مورد قبول است و هر چه پیش آید خوش آید به این دلیل که عارف غرق در اراده الهی است و خود را کشتی در دریای تدبیر الهی می‌داند که هر چه آن مجنون کند شیرین بود. اما انسان پوچ‌گرا خود را در صفحه شطرنج عالم تنها و یگانه تصمیم‌گیر می‌داند در حالی که هیچ نقطه ارزشمندی در مقابل خود ندارد که به آن سمت حرکت کند و حرکت‌های کاتوره‌ای و زیکزاک‌ی او هیچ‌گاه قرار نیست تحت یک نظم و اراده قوی‌تر قرار گیرد. او تصمیم‌گیرنده است اما هیچ اولیوی برای تصمیم‌گیری جز نفسانیات و دل‌بخواه آنی در مقابل خود نمی‌بیند.

بعد از تغییر رابطه انسان با جهان و طبیعت، علم دیگر موجب خوش‌بینی نسبت به عالم و مبنای ارزش‌گذاری نبود بنابراین انسان‌ها دچار غروب خدایان، انحطاط و تورم ارزش‌های متافیزیک شدند (حقدار، ۱۳۹۷، ص ۷۲). انسان تحت تأثیر تفکر اومانستی، به مبدأ و معاد همه تصمیمات و ارزش‌ها تبدیل شده است بنابراین تنها میل انسان ارزش شد و ارزش‌های دینی به اسطوره تقلیل یافت. غرب تفکری حصولی و تعقلی را در پیش گرفت که معیار تحقق حقیقت در آن چیزی است که به‌طور تجربی قابل آزمایش باشد این تعقلی شدن باعث دنیوی شدن روح و امر غیرمادی و از هم پاشیدن ارزش‌های متافیزیک گردید. فلاسفه غربی از دکارت تا مارکس، طبیعت را به تدریج دنیوی و مبدل به یک شیء کردند و انسان را به حیوان کارگر و فلسفه را به انسان‌شناسی یا موجودشناسی تقلیل دادند و این همان حرکت نیست‌انگارانه است که از طریق آشفتگی و پریشانی در ادبیات و هنر قابل مشاهده است (همان، ص ۱۶۶). نگاه موجودبین و توجه به انسان به عنوان مرجع ارزش‌گذاری باعث شد تصمیم و اراده انسان به عنوان امر قدسی مورد نظر قرار گیرد و از سویی تفکر مادی از همه ارزش‌های مقدس، تقدس‌زدایی کرد و چیزی جز پرداختن به خود برای انسان نگذاشت، انسانی که فقط تن را می‌شناسد و خود را ماده محض می‌داند. همه مکاتب فکری مادی گرفتار نیهیلیسم هستند زیرا از یک سو مدعی اخلاق هستند اما جهان‌بینی آنها بنیاد

ارزش‌های اخلاقی را متزلزل کرده است (مطهری، ۱۳۹۹، ص ۶۵).

فرهنگ مادی هم دینداران هم بی‌دینان را گرفتار زندگی توهمی کرده برای همین پوچ‌گرایی تا حدودی عارضه همگانی انسان این عصر است. عالم‌دار بودن با توجه به تعریفی که از آن ارائه شد در جهت مخالف پوچ‌گرایی قرار می‌گیرد زیرا انسان را از کثرت‌زدگی و عدم تشخیص هدف متعالی واقعی در زندگی می‌رهاند. مولفه‌های حیا که در قسمت قبل توضیح داده شد باعث ترسیم افق صحیح حرکت در مقابل انسان می‌شود به گونه‌ای که انسان با کمک قوه عاقله تصدیق می‌کند که برای اینکه بالاترین بهره‌ها را از زندگی برد لاجرم باید به سمت دین حرکت کند و انسان را در عالم دینی قرار می‌دهد و حفظ حیا و تذکر دائمی به این خصوصیت فطری، عالم دینی را بیش از پیش برای انسان پرنرنگ می‌کند و این عالم دینی با تذکر دائم به مبدأ و معاد و حفظ حریم الهی در زندگی، انسان را از پوچی و بی‌ارزش شدن ارزش‌ها نجات می‌دهد. نهیلیسم به سبب تغییر در مبادی فکری انسان‌ها و گمراهی نسبت به حقایق عالم یعنی معرفت نسبت به خداوند و حقیقت انسان ایجاد شده و تغییر در این حقایق و نگاه‌داشتن نظام زندگی در راستای آن معارف و توسعه بلکه حیا در حیات دینی می‌تواند انسان را به مرور از تفکر نهیلیستی عبور دهد.

همانگونه که بیان شد پوچی می‌تواند در فرهنگ دینی هم داخل شود به این اعتبار که هدف از دینداری، پایبندی به ظواهری از سلوک دینی باشد در حالی که هدف اصلی دین ارتباط با حقایق عالم است. قرآن فرهنگ‌های دینی یهود و نصاری را به همین دلیل نقد می‌کند که به جای ارتباط با حقایق قدسی، با وهمیات خود به سر می‌برند و عیسی یا عزیز را پسر خدا می‌نامند (طاهرزاده، ۱۳۹۰ الف، ص ۱۱). بنابراین در عالم دینی وارد نمی‌شوند و از دین به طور واقعی بی‌بهره می‌مانند. در این صورت غرایز و نفس اماره، عنان جامعه را در دست می‌گیرد و زندگی جمعی را تباہ می‌کند. تمدن غرب همین نگاه را به دین دارد و امور آن را قراردادی می‌داند بدون اینکه حقیقتی پشت شریعت الهی فرض کند. بنابراین به راحتی آنها را تأویل یا تغییر داده یا کنار می‌گذارد و خود در مقام قانون‌گذاری قرار می‌گیرد. فرهنگ مادی به این شیوه دین را تبدیل به یک قرارداد اجتماعی کرده است. بنابراین اجرای احکام دین تابع مصلحت‌ها می‌شود که اینک در صدر اسلام هم برخی حدود به دلیل مصلحت‌هایی از سوی خلفای اسلامی رعایت نشد (همان، ۲۷-۲۸).

تفکر مادی امروز، عالم ماده را مقابل روح انسان قرار داده پس به جای اینکه انسان به ملکوت عالم نظر کند غرق در احکام عالم ماده می‌شود و حقیقت وجودی خود را فراموش می‌کند (طاهرزاده، ۱۳۹۰ الف، ص ۳۷). اما حقیقت وجودی انسان در عین اتصال به عالم غیب است و فقط کافی است حجابها کنار رود تا انسان خود را در این اتصال بیابد و حیا می‌تواند گشایشی برای انسان حاصل کند زیرا انسان همه عالم را محضر الهی می‌بیند و سلوک نفسانی خود را با توجه به سعه وجودی خودش طی خواهد کرد. دین تحت تأثیر فرهنگ مادی، یک دین معنویت‌زده است که فقط به حال خوش معنوی در اکنون توجه می‌کند و دغدغه روبه‌رو کردن انسان به حقایق عالم وجود را ندارد به این معنا که آنها دوست دارند اموری را تصور کنند و از آنها حظ عرفانی

برند و به آرامش سطحی برند بدون آنکه آن امور ریشه در واقعیت عالم داشته باشد (همان، ۴۴) اما حیا و توجه دائم به معرفت الله و معرفت النفس همراه با کنترل خیال با شناختی که از اثرات گناه ایجاد می‌شود، به حفظ عالم دینی، مشحون با ورع و تقوا، منجر می‌شود و موجب رهایی از دینداری عصری می‌شود. حیا تذکر دائم به واقعیت هستی و شریعت صحیح است، شریعتی که از وجود و حقیقت عالم سرچشمه گرفته و با توجه به ذات و واقعیت انسان، شریعت قصد صعود او به عالم قدس را دارد تا او را مستقر در بقا و آرامش کند. اینجاست که می‌توان جایگاه روایاتی که بر ضرورت وجود حیا برای ایمان و دین است را فهمید.

۶- نتیجه‌گیری

حیا به عنوان یک خصلت درونی، برآمده از عقل نظری و عقل عملی و ناشی از نگاه انسان به خداوند، جهان هستی و حقیقت انسانیت می‌باشد. مولفه‌های عقل نظری که در ایجاد حیا مؤثر هستند، معرفت نسبت به خداوند و حقیقت انسان است برای ایجاد حیا دو مؤلفه عقل عملی عبارتند از معرفت نسبت به زشتی گناه و نسبت به قدرت اراده. معارف عقل نظری مذکور، دستگاه فکری قدرتمندی است و می‌تواند اراده انسان برای ترک گناه و حتی مکروهات را تقویت و زشتی گناه را بهتر عیان کند به گونه‌ای که انسان به راحتی نمی‌تواند هر عملی را توجیه کرده خود را به انجام آن راضی کند. مجموعه این معارف به همراه کنترل خیال و سپردن عنان تصمیم‌گیری انسان به قوه عاقله، انسان را در عالم دینی قرار می‌دهد و با تذکر دائم به حیا و پررنگ شدن عالم دینی، از پراکندگی و هرج و مرج فکری و عملی دور می‌شود. عالم دار بودن یعنی تذکر دائم به ورع و دوری از افکار و اعمالی که انسان را از حال دینی خارج می‌کند و حیا با مولفه‌هایی که شمرده شد قادر به ایجاد عالم دینی برای انسان می‌باشد.

این نقش حیا در زمان معاصر به خصوص به دلیل فرهنگ مادی جلوه‌گر است که انسان را دچار توهمات کرده خیال او را پرورش می‌دهد بدون اینکه ماده فکری مناسب برای تعقل در مقابل او قرار دهد. فرهنگ غرب حتی دینداری را متناسب با همین تخیلات تعریف کرده، دین عصری و امروزی شده که بریده از حقیقت غیبی است را ترویج می‌کند. از سوی دیگر پوچ‌گرایی که از نتایج فرهنگ مادی است باعث شده انسان نسبت به ارزش‌های راستین و حقیقی بی تفاوت شود. در واقع انسان هیچ انگیزه و هدفی مبتنی بر ارزش‌های واقعی در خود احساس نمی‌کند و تمایلات لحظه‌ای، کاملاً میدان‌دار حرکت انسان می‌شود.

حیا در مقابل این هجمه فرهنگی و عقیدتی، می‌تواند پناهگاه موثری باشد تا با کنترل خیال، انسان را در عالم دینی مستقر کند. انسان تنها در صورتی که از معارف دینی عقلانی و صحیح بهره‌مند باشد می‌تواند عالم دینی مشحون با ورع و تقوا برای خود بسازد و با حیا این عالم را حفظ کند. عالم‌دار بودن و نگهداشتن خود در فضای تقوا یکی از بهترین روش‌ها برای نگهداری انسان از نیهیلیسم معاصر است زیرا با تذکر دائم به معارف ناب خداشناسی و معرفت النفس، انسان را در حصن دائمی تقوا و ورع نگه می‌دارد.

منابع

- احمد بن فارس. (۱۴۰۴ ق). معجم مقاییس اللغة. قم: مکتب الإعلام الإسلامی.
- آمدی، عبدالواحد بن محمد التمیمی. (۱۴۱۰ ق). غرر الحکم و درر الکلم. قم: دارالکتب.
- ابن منظور، محمد بن مکرم. (بی‌تا). لسان العرب. بیروت: دارالفکر للطباعة و النشر و الفکر.
- ابن شعبه حرانی. (۱۳۶۳). تحف العقول (چاپ دوم). قم: جامعہ مدرسین.
- عیاشی، محمد بن مسعود. (۱۳۸۰). تفسیر العیاشی. تهران: المطبعة العلمية.
- طاهرزاده، اصغر. (۱۳۷۸). آشتی با خدا از طریق آشتی با خود راستین (چاپ ششم). تهران: لب‌المیزان.
- طاهرزاده، اصغر. (۱۳۸۸). ادب خیال و عقل و قلب. تهران: لب‌المیزان.
- طاهرزاده، اصغر. (۱۳۹۰ الف). خطر مادی شدن دین. تهران: لب‌المیزان.
- طاهرزاده، اصغر. (۱۳۹۰ ب). خویشتن پنهان. تهران: لب‌المیزان.
- طاهرزاده، اصغر. (۱۳۹۰ ج). عالم انسان دینی. تهران: لب‌المیزان.
- طباطبایی، سید محمدحسین. (۱۳۷۴). المیزان فی تفسیر القرآن (ترجمه محمدباقر موسوی). قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- کلینی، محمد بن یعقوب. (۱۴۰۷ ق). الکافی. تهران: دارالکتب الإسلامیة.
- مجلسی، محمدباقر. (۱۳۶۳ ق). بحارالأنوار. بیروت: الوفاء.
- مطهری، مرتضی. (۱۳۷۶). فطرت (چاپ ششم). تهران: صدرا.
- مطهری، مرتضی. (۱۴۰۲ الف). اصول فلسفه و روش رئالیسم (چاپ سی و چهارم). تهران: صدرا.
- مطهری، مرتضی. (۱۴۰۲ ب). آزادی معنوی (چاپ هشتاد و هشتم). تهران: صدرا.
- مطهری، مرتضی. (۱۴۰۲ ج). تعلیم و تربیت در اسلام (چاپ صد و چهارم). تهران: صدرا.
- مصطفوی، حسن. (۱۳۹۳ ق). التحقیق. تهران: مرکز نشر آثار علامه مصطفوی.
- منسوب به جعفر بن محمد. (۱۳۶۰). مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة (ترجمه حسن مصطفوی). تهران: انجمن اسلامی حکمت و فلسفه ایران.
- منسوب به جعفر بن محمد. (۱۴۰۰ ق). مصباح الشریعة. بیروت.
- موسوی خمینی، روح‌الله. (۱۳۸۲). شرح جنود عقل و جهل. تهران: مرکز تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- نبوی‌زاده، سید علیرضا، & عبدالکریمی، بیژن. (۱۴۰۲). نهیلیسم و امر نو در تفکر نیچه. جامعہ پژوهی فرهنگ، ۱-۳۰.
- نراقی، ملامهدی. (۱۳۷۲). گزیده جامع‌السعادات (ترجمه سید جلال‌الدین مجتبوی، چاپ سوم). تهران: حکمت.
- ابراهیم، مصطفی. (۱۹۸۹). معجم الوسیط. استانبول: دار الدعوة.
- امیل، یعقوب. (۱۴۲۵ ق). المعجم المفصل فی المجموع. بیروت: دارالکتب العلمیة.
- پسندیده، عباس. (۱۳۸۵). پژوهشی در فرهنگ حیا (چاپ پنجم). قم: مرکز تحقیقات دارالحدیث.

- دهخدا، علی‌اکبر. (بی‌تا). لغت‌نامه دهخدا. بازیابی‌شده از <https://dehkhoda.ut.ac.ir/fa/dictionary>
- شریف‌الرضی، محمدحسین. (۱۳۷۹). نهج‌البلاغه (ترجمه محمد دشتی). قم: مشهور.
- شرطوطی، سعید. (۱۴۱۶ ق). أقرب‌الموارد فی فصیح‌العربیة و الشوارد. تهران: دارالأسود للطباعة و النشر.
- طراد، مجید. (۲۰۰۹). المعجم المفصل فی المتراذفات فی اللغة العربیة. بیروت: دارالکتب العلمیة.
- طراد، مجید. (۲۰۱۰). المعجم المفصل فی المتضادات فی اللغة العربیة. بیروت: دارالکتب العلمیة.